

ماکسیم رودنسون: در باره انتگریم اسلامی

تهیه کننده: ژیلبر آشکار *

با درگذشت ماکسیم رودنسون (Maxime Rodinson) در ۲۳ مه ۲۰۰۴، در سن ۸۹ سالگی، یکی از آخرین چهره های بزرگ نطه ای استثنائی از اسلام شناسان غربی از میان ما رفت - یعنی اگر در این زمینه، تنها به فرانسوی هایی مانند وی بسنده کنیم، می توان از چهره هایی چون رژی بلاشر، کلود کاهن و ژاک برگ نام برد. رودنسون به این دسته از نویسندگان تعلق داشت که رهیافتی پیشگام داشتند و با پالایش زمینه مطالعات اسلامی، آن را برای انطباق با دیگر علوم اجتماعی آماده کردند، به خصوص که خود را از قیود عمده «شرق شناسی» استعماری آزاد کرده بودند و به قضیه و آرمان توده های مسلمانی که با سلطه غرب مبارزه می کردند حساس بودند (۱). نویسندگانی که تبلیغات بی حد رسانه ها حول مسأله «تخصص»، (هنوز) نتوانسته است آنان را به فساد بکشاند. این «تخصص» هم اکنون به بازیگر ممتاز جامعه نمایشی زمانه ما تبدیل شده و اسلام در قالب تمام خواهی (انتگریم) و تروریسم همان وضعیت دشمن درجه اول را در مخیله غرب بازیافته است.

تمایز ماکسیم رودنسون از دیگر همتایان خود به کار گرفتن چارچوبی از بینش انتقادی مارکسی درباره جهان اسلام است. علاوه بر این، رابطه او با مارکس منشأ تنوع بسیار زیاد موضوعات و مباحثی است که به آثار او ویژگی می بخشد و نمی توان آن ها را صرفاً به مطالعات اسلامی محدود کرد. دستاورد تئوریک او، در واقع، حوزه هایی از پژوهش های تاریخی یا جامعه شناختی را در بر می گیرد که از پژوهش در باره «جهان اسلام» گسترده تر است و با الهام مارکسی که هرگز آن را انکار نکرد در تبادل و گفتگوی دائم قرار دارد. یکی از ابعاد آثار ماکسیم رودنسون که به هیچ رو اهمیتش کمتر نیست به کشمکش اسرائیل و اعراب اختصاص دارد. مقاله وی تحت عنوان «آیا اسرائیل پدیده ای استعماری است؟» که در نشریه عصر جدید ویژه مبحث داغ و پرشور جنگ ژوئن ۱۹۶۷ منتشر شد سهمی بنیادین در ارائه نقد چپ از صهیونیسم به شمار می رود (۲).

تأملات رودنسون درباره «بنیادگرایی اسلامی» کاملاً در پرتو همین الهام مارکسی است، چه در رهیافت تحلیلی اش که اساساً هم «ماتریالیستی» است و هم تطبیقی، و چه در رویکرد سیاسی اش که در آن فهم عمیق علل و انگیزه های برآمد مجدد این ایدئولوژی سیاسی - مذهبی باعث نمی شود که این ملحد اساساً ضد حکومت دینی بدان کوچکترین التفاتی داشته باشد (۳). مصاحبه ای که در زیر می آید و تا کنون منتشر نشده در سال ۱۹۸۶ (که تاریخ دقیق آن را به یاد ندارم) در آپارتمان ماکسیم رودنسون در پاریس و در میان انبوه کتابهایی که کف اطاق ریخته بود و جایی برایشان در قفسه های کتاب که سراسر دیوارها را پوشانده بود یافت نمی شد، انجام شده است.

من سخنان او را بر پایه یادداشت هایی که ضمن شنیدن نوار ضبط صوت (که گم شده) تندنویسی کرده بودم با حذف سؤالات و مداخله های خودم تنظیم نمودم تا در نشریه ای که قرار بود منتشر شود و نشد چاپ شود. درگذشت این اندیشمند بزرگ مرا بر آن داشت تا دوباره به این متن بپردازم و به عنوان بزرگداشت او منتشر کنم. به خصوص که سخنان او، چنانکه ملاحظه خواهید کرد، علاوه بر آن که مسأله روز است در مقایسه با آثار وی که معروف همگان است، از نوعی ویژگی نیز برخوردار می باشد. ژ. آ.

«تمام خواهی (انتگریم) اسلامی» نامگذاری مناسبی نیست و «فوندمانتالیسم» (بنیادگرایی) از این هم کمتر، اصطلاح «اسلام گرایی» هم باعث خلط مبحث با اسلام می شود، «اسلام رادیکال» چندان بد نیست، اما هیچ يك از نامگذاری ها دقیقاً با موضوع انطباق ندارد. به هر حال، زیر عنوان «انتگریم اسلامی» می توان همه جنبش هایی را گرد آورد که فکر می کنند اجرای تام و تمام احکام و اعمال اسلامی، از جمله در عرصه های سیاسی و

اجتماعی، می تواند جامعهء مسلمانان و حتی سراسر جهان را به سوی دولتی هماهنگ و آرمانی سوق دهد؛ دولتی که بازتاب نخستین جامعهء ایدآلی اسلامی ست یعنی جامعهء مدینه در فاصلهء سالهای ۶۲۲ تا ۶۳۲ میلادی [ده سال اول تاریخ هجری].

از این نظر، شاهد شباهتی هستیم با يك ایدئولوژی سیاسی لائیک مانند کمونیسم که بر اساس آن، اجرای تام و تمام دستورالعمل هایی که بنیانگذار تدوین کرده باید به ایجاد جامعه ای هماهنگ، بدون استثمار و بدون ستم بینجامد. برعکس، در مسیحیت، ایدئولوژی مشابهی وجود ندارد. انتگریست های مسیحی فکر می کنند که اجرای تام و تمام تعالیم مسیح جهانیان را خوب و مهربان می سازد، اما لزوماً ساخت جامعه را تغییر نمی دهد. این امر ناشی از فرق عمیق بین تکوین مسیحیت و تکوین اسلام است. مسیحیان در آغاز، گروه بسته («سکت») کوچکی بودند، تجمعی ایدئولوژیک حول يك شخص فرهمند (کاریسماتیک) در نقطه ای دورافتاده از يك امپراتوری، امپراتوری روم، که از نظام اداری عظیمی برخوردار بود. این سکت کوچک، در آغاز نمی توانست ادعای تدوین برنامهء سیاسی و اجتماعی داشته باشد. این نه قصد مسیح بود نه قصد نخستین ارباب کلیسا طی دو سه قرن اول.

پیش از آنکه امپراتور کنستانتین در ۳۲۵ میلادی فرمان دهد که این کلیسا (به زبان لاتین ecclesia یعنی مجمع) باید به مذهب دولتی بدل شود، کلیسا فرصت آن را داشت که يك دستگاه ایدئولوژیک مستقل کاملاً جاافتاده برپا کند. به طوری که حتی پس از کنستانتین سنت وجود دو دستگاه متمایز حفظ شد که یکی متعلق به دولت بود و دیگری متعلق به کلیسا. ایندو می توانستند با یکدیگر در پیوند تنگاتنگ باشند یا متحد بمانند که غالباً چنین بودند (اتحاد ارتش و کلیسا، سزار و پاپ و غیره). اما ممکن بود در نزاع با یکدیگر نیز باشند (مانند مبارزه بین ساسردوس و امپراتوری (۴) لویی ۱۴ و فیلیپ اوگوست تکفیر شده و غیره). مثالهایی هم از رابطهء دولت و کلیسای پروتستان می توان آورد (ژنو در قرن ۱۶، ماساچوست در قرن ۱۷) اما این جدال ها در تاریخ مسیحیت استثناست.

اسلام در شبه جزیره ای پهناور در خارج از حوزهء تمدن روم زاده می شود، سرزمینی که در آن چند ده قبیلهء عرب در کمال استقلال از یکدیگر زندگی می کردند، و تنها چند نهاد مشترک داشتند یعنی زبان، برخی مناسک، يك تقویم، چند بازار مکاره و چند مسابقهء شعری. محمد در دوره ای که در مدینه بسر برد (یعنی از ۶۲۲ تا مرگش در ۶۳۲) والاترین رهبر سیاسی و در عین حال دینی ست. او هم رهبر دینی و در ارتباط با خدا ست و هم رئیس جامعه ای که تابع قانون روم نیست. وی به حل اختلافات می پردازد، قبایل را به سوی خود جذب می کند و به ملزومات دفاع از خود پاسخ می گوید و اگر لازم شد دست به حمله می زند - این شیوهء مسلط زندگی در دنیای بی دولت شبه جزیرهء عربستان در این دوره است. بدین ترتیب است که در ریشه های آغازین اسلام، شاهد ادغام امور سیاسی و دینی در يك دستگاه واحد هستیم. دست کم از نظر تئوریک چنین است، زیرا زمانی که امپراتوری پهناور اسلام پدید آمد تخصص وظایف بر همگان الزامی گشت.

تفکیک دین از دولت با ایدآل اسلام تناقض دارد، اما نه با پراتیک و اجرای آن، چرا که همواره هیأت هایی از علمای متخصص وجود داشته اند: قضات در اسلام به دستگاه مذهب وابسته اند با صلاحیت هایی متمایز از صلاحیت های قضات در حقوق روم غربی. از سوی دیگر، این نظام دارای خویشاوندی نزدیکی با یهودیت است، که در آن، مانند اسلام، کارگزاران دین، خاخام ها روحانیتی مقدس پدید نمی آورند، بلکه دانشورانی هستند نظیر علما (توجه کنیم که کنیسه یا سیناگوگ یا بیت مدراش یعنی مدرسه).

با وجود این، ایدآل مدینهء [پیامبر] مبنی بر وحدت قدرت سیاسی و دینی، همچنان به حیات خود ادامه می دهد. این حقیقتی ست که به ندرت می توان نمونه ای چنین خالص از جامعهء سیاسی - ایدئولوژیک از نوع اسلام

سراغ داد - به استثنای کمونیسم پس از ۱۹۱۷ که مانند اسلام دچار انشعابات شد و در آن مقامات سیاسی چه درباره مسائل تئوریک، چه درباره ایدئولوژی نخستین و چه درباره آنچه باید اندیشید آئین مقرر می نمایند. با وجود این، در حالی که کمونیسم سرمشقی ست ناظر به آینده، بنیادگرایی اسلامی، خود را به سرمشقی واقعی، اما متعلق به ۱۴ قرن پیش، پیوند می دهد. این ایدآل مبهمی ست. وقتی از تمام خواهان مسلمان پرسیم: «آن برنامه تان که می گوید فراتر از سوسیالیسم و سرمایه داری ست چیست؟» با سخنان تهییج آمیز بسیار مبهمی که همیشه تکراری ست جواب می دهند، آنهم مبتنی بر دو سه آیه از قرآن یا از حدیث - که عموماً بد تفسیر می کنند.

حال آنکه چنین مسأله ای در زمان پیامبر مطرح نبوده، چرا که هیچ کس به تغییر ساخت اجتماعی نمی اندیشیده و آن را بدیهی می انگاشته اند. محمد هرگز چیزی علیه بردگی نگفت (چنان که عیسی هم هرگز چیزی علیه کارمزدی بر زبان نیاورد). البته ایده يك کمونته [یا گروه] اجتماعی که بر پایه سلسله مراتب سازماندهی شده باشد در قرآن یافت می شود، اما این کاملاً برای آن زمان امری عادی ست. محمد خود را در درون جامعه قرار می دهد، حال آنکه عیسی خود را خارج از آن می داند. اسلام مانند تعالیم کنفوسیوس به دولت نظر دارد، در حالی که تعالیم عیسی و بودا آئین هایی اخلاقی اند و محور آنها جست و جوی رستگاری شخصی ست.

تمام خواهی اسلامی يك ایدئولوژی واپس گرا ست. جنبش های تمام خواه مسلمان به هیچ رو در جست و جوی واژگون کردن ساختار اجتماعی نیستند و اگر هم خواستارشان باشند برایشان امری ثانوی ست. آنها شالوده های جامعه را تغییر نداده اند نه در عربستان سعودی، نه در ایران. جامعه «نویی» که «انقلاب های اسلامی» برپا می کنند به نحوی حیرت انگیز شبیه جامعه ای ست که تازه واژگون کرده اند. زمانی که من در ۱۹۷۸ به نحوی بسیار میانه روانه گفتم که حکومت روحانیون در ایران در من امیدی بر نمی انگیزد، کسانی مرا سرزنش کردند. من گفته بودم «خمینی در بهترین حالت، دوپانلو (Dupanloup) ست و در بدترین حالت، تورکه مادا (Torquemada)». افسوس! که آنچه پیش آمد بدترین حالت بود (۵).

وقتی تاریخ ما را فرا می خواند، ناگزیریم تصمیم بگیریم. اینجا ست که جریان های سیاسی شکل می گیرد: چپ، راست، میانه. جهان اسلام تحت تأثیر اروپا دستور العمل های بسیاری از غرب به عاریت گرفته است. از پارلمانتاریست های لیبرال گرفته تا سوسیالیست هایی که خود را به مارکس منسوب می کنند. سرانجام، امروز، همه تا حدی از این بدیل ها مأیوس شده اند، زیرا پارلمانتاریسم مالکان بزرگ ارضی را به قدرت رسانده و سوسیالیسم اقشار بوروکرات نظامی و غیره را. اینجا ست که به ایدئولوژی قدیمی «خویشتر خویش» بر می گردند یعنی اسلام. اما تأثیر اروپا رد پاهای عمیقی بر جا گذاشته است، به خصوص این ایده که حکومت کنندگان باید از طریق رأی گیری از حکومت شوندگان الهام بگیرند. این امر در جهان اسلام ایده نوینی ست. بدین ترتیب است که نخستین اقدام خمینی سازماندهی انتخابات و تدوین يك قانون اساسی جدید بود.

درباره زنان، می توان در اسلام زرادخانه ای سنتی یافت به سود برتری جنس مذکر و تبعیض بین زن و مرد. یکی از دلایلی که باعث می شود انتگریم اسلامی تقریباً در همه جا جاذبه داشته باشد این است که مردانی که در نتیجه نفوذ ایدئولوژی های مدرن، خویش را از امتیازات سنتی شان محروم می بینند، می دانند که در يك جامعه اسلامی که بدانان پیشنهاد می شود، آنها می توانند بر استدلال های مقدس مبتنی بر تفوق جنس مذکر تکیه کنند. این یکی از دلایلی ست که غالباً پوشیده می دارند، اما ریشه هایی عمیق و گاه نا خود آگاه دارد و سبب رواج تمام خواهی اسلامی ست. برای مثال، تجربه هایی که به نام مدرنیت انجام شده به سمت اعطای حقوق بیشتری به زنان حرکت کرده و همین خشم شماری از مردان را برانگیخته است.

من در ۱۹۶۵ به الجزایر سفر کردم. زمانی بود که بن بلا دست به تلاش های محتاطانه ای می زد تا در راه برابری زنان گام هایی بردارد. يك اتحادیه رسمی زنان که مثل اتحادیه قلابی امروز نبود، کنگره ای در پایتخت

برگزار کرده بود. در پایان کنگره، زنان تظاهراتی در خیابان های الجزیره برپا کرده بودند که بن بلا در رأس آن قرار داشت. در دو طرف خیابان، در پیاده روها برخی مردان بیزاری خود را با سوت زدن و متلك گفتن نشان می دادند. من اطمینان دارم که این حادثه در کودتای بومدین نقش داشت و بسیاری را وادار نمود تا با نظری موافق به آن بنگرند.

انتگرسیم اسلامی جریانی موقت و گذراست، اما هنوز می تواند ۳۰ یا ۵۰ یا نمی دانم چند سال دیگر دوام بیاورد. آنجا که در قدرت نیست، همچنان به مثابه يك ایدال باقی می ماند. تا زمانی که طبقات پایین تحقیر می شوند، این نارضایی آنان را به افراط سوق می دهد. باید سالها تجربهء حکومت روحانیون داشت تا از آن بیزار شد: در اروپا که سالها طول کشید! مرحلهء کنونی سالیان دراز تحت سلطهء بنیادگرایان مسلمان باقی خواهد ماند. اگر يك رژیم انتگریمت اسلامی شکستی فاحش بخورد و به استبدادی آشکار و سلسله مراتبی نکبت بار بینجامد و همچنین در عرصهء آرمانهای ملی شکست هایی نصیب اش گردد ممکن است بسیاری از افراد به بدیلی روی آورند که این معایب را تقبیح می کند؛ اما این بدیل باید معتبر، امیدبخش و بسیج کننده باشد و این امر ساده ای نخواهد بود.

ترجمه برای اندیشه و پیکار

- * ژیلبر آشکار (Gilbert Achcar) استاد علوم سیاسی در دانشگاه پاریس ۸، پژوهشگر در کانون مارک بلوخ (برلین). آخرین کتاب هایی که از او منتشر شده: شرق ملتبه، خاورمیانه در آئینهء مارکسیستی
L'Orient incandescent, Le Moyen -Orient au miroir marxiste, Ed. Page deux 2003.
و دیگری جدال دو توحش، ۱۱ سپتامبر و ایجاد بی نظمی نوین جهانی (به فارسی، ترجمهء حسن گلریز)
Le Choc des des barbaries, Terrorismes et désordre mondial, Editions Complexe 2002.
۱- نک. به شرحی که خودش از تحول مطالعات اسلامی در کتاب شیفتگی به اسلام (۱۹۸۰ و ۱۹۹۹) ارائه داده است.
۲- این مقاله مجدداً در کتاب ملت یهود یا مسألهء یهود؟ چاپ شده است
(Maxime Rodinson, Peuple juif ou problème juif 1981)
۳- تأملات عمدهء ماکسیم رودنسون را در بارهء انتگریم (تمام خواهی) اسلامی معاصر می توان در اسلام: سیاست و عقیده (۱۹۹۲) (*L'islam: politique et croyance*) یافت و باید آن را با خواندن فصل اول از کتاب *از فیثاغورث تا لنین: عمل گرایی های ایدئولوژیک* (۱۹۹۳) تکمیل کرد.
۴- از ۱۱۵۴ تا ۱۲۵۰ بر سر اینکه در غرب مسیحی، سروری از آن کیست: دستگاه پاپ یا امپراتوران ژرمنی؟
۵- دویانلو، (از ۱۸۰۲ تا ۱۸۷۸) اسقف فرانسوی شهر اورلئان در ۱۸۴۰ و یکی از رهبران کاتولیسیسم لیبرال و تورکه مادا (از ۱۴۲۰ تا ۱۴۹۸) مسؤل انکیزیسیون در شبه جزیرهء ایبری در ۱۸۴۳ و نماد تعصب دینی.